

بسم الله الرحمن الرحيم

فلسفه منطق قیاس (شکل اول)

«مقاله ارائه شده در همایش ابن سینا و فیلسوفان اسلامی ۱۳۹۰»

بنیاد حکمت اسلامی صدرا

نویسنده:

محمد متقیان تبریزی

در آمد	۳
طرح مسئله	۴
۱. تعابیر منطقدانان در توصیف شکل اول	۵
مفهوم "بدهت"	۵
مفهوم "طبیعت"	۶
۱/۱. تعبیر شیخ الرئیس ابن سینا در وجه تسمیه شکل اول	۸
۱/۲. بازخوانی دوباره مسئله	۸
۲. قول اصل عدم تناقض:	۹
۲/۱. بررسی قول اصل عدم تناقض:	۱۰
۳. نظریه اشتغال در مقام تحلیل شکل اول	۱۱
۳/۱. بررسی قول اشتغال در شکل اول	۱۳
۴. نظریه علیتی بودن ساختمان شکل اول:	۱۵
جمع بندی	۱۹

فلسفه منطق، می تواند موقفی باشد برای تأمل در مسائل و موضوعات منطقی. اهمیت این دانش فلسفی از آن روست که؛ اولاً می تواند فضای پیشینی تأسیس منطق را در اختیار بگذارد، ثانیاً برای ارتقاء و پیشبرد دامنه موضوعات و تحولات دانش منطق تأثیر گذار باشد، ثالثاً می تواند حدود و ثغور بهره گیری از منطق را نیز روشن ساخته و تبیین نماید که آیا منطق ارسطویی قدرت آن را دارد که در هر فضای اندیشه ای راه یافته و مکانیزم صحت تفکر را به دست دهد یا خیر؟ کاری که در این مقاله انجام گرفته است، قدمی کوچک در چارچوب فلسفه منطق می باشد که با تمرکز بر منطق قیاس و علی الخصوص شکل اول، به دنبال رهیافتی است که ارتباط مسائل منطق را به مبانی فلسفی و اصول عام عقلانی، مبرهن سازد.

منطق ارسطویی در احتجاج عقلانی و برهانی خویش، سعی در اتقان مسیر استدلالی و کشف استنتاجی دارد و از این رو هم برای ماده استدلال و هم صورت استدلال، قوانین و الزامات دقیقی را حاکم می گرداند. صورت استدلالی قیاس، در کنار استقراء و تمثیل از ادله صوری منطق ارسطویی به شمار می رود. خود قیاس نیز دارای آشکالی صوری است که از آن میان شکل اول، جایگاه ویژه ای دارد. وزانت شکل اول، به گونه ای است که باقی اشکال باید تأمین احتجاج خویش را در ارجاع به این شکل، به دست بیاورند.

تأمل در اصول فلسفی حاکم بر منطق قیاس با تمرکز ویژه بر شکل اول، مسیری است که می تواند آغازگر تعریف و تفسیر نویینی از فلسفه منطق باشد. این نوشتار، باید استمرار حرکتی باشد که در آن ابتداء مبنای جدید در تعریف فلسفه منطق روشن شده و سپس فلسفه منطق گزاره ها سامان گرفته و به فلسفه منطق قیاس رسیده و در فلسفه منطق برهان خاتمه یافته است. به مناسبت، فقط بخش فلسفه منطق قیاس که مُلهم از اشارات فلسفی جناب شیخ الرئیس بوعلی سیناست آورده شده و در مقام نقد و نظر قرار می گیرد.

مشهور است که صورت استدلالی قیاس در منطق ارسطویی، تنها راه کسب یقین در حوزه علوم حصولی است و از میان اشکال مختلف قیاس نیز، شکل اول صورت یقینی و حجت بالذات است که حجیت باقی اشکال هم بازگشت بدان دارد. یقین آور بودن شکل اول و اینکه نتیجه زاییده از آن، معتمد و مطمئن است و چون و چرایی ندارد، از واضحات منطق ارسطویی است و نیازی به بحث ندارد. موضوع تأمل این نوشتار نیز این نیست که آیا شکل اول حجت است یا خیر؟ بلکه این مسئله مفروض مقاله است و براساس این فرض، باید به پرسشهایی دیگر پاسخ داده شود، پرسشهایی که حاق ذات شکل اول را هدف گرفته است و از چرایی حجیت ذاتی شکل اول می پرسد:

فارغ از حجیت ذاتی شکل اول و یقین آور بودن آن، چه عاملی سبب چنین خصوصیتی در این صورت استدلالی می شود؟ به عبارتی خصوصیت «حجیت ذاتی» که در این شکل تقرر دارد، معلول چه عاملی و سببی است که ساختار شکل اول را چنین پرداخته است؟ آیا عاملی درونی (درون قیاس) چنین وضعیتی را در شکل اول رقم زده است و بستر و زمینه این ویژگی، امری درونی است و یا اینکه عاملی بیرونی که آن هم اقامه کننده قیاس است، می باشد؟ آیا کسی که استدلال می چید این صورت را حجت می داند یا اینکه خود قیاس شکل اول به واسطه اجزاء درونیش چنین است و این خصوصیت، القاء بیرونی ندارد؟

منابع منطقی - حکمی ناظر بر سؤال محوری نوشتار، نکته ای نپرداخته اند و اصولاً وارد ساحاتی این چنینی نشده اند و آنچه که در این مقاله در شمایل طبقه بندی آراء و نظریات آورده می شود، استنباط و برداشتی است مستند به متون اصیل منطقی - حکمی .

در کلمات قوم، نکاتی وارد شده است که توصیف گر شکل اول قیاس است . ابتدا تعابیر و بیانات گوناگون در وصف شکل اول را آورده و به یک جمع بندی خواهیم رسید که مقدمه ای خواهد بود برای بررسی چرایی بداهت شکل اول. یعنی برپایه آنچه که منطقدانان در شرح شکل اول متذکر شده اند به نتیجه ای می رسیم که خود، محمل سؤال اصلی و پرسش محوری مقاله خواهد گردید.

۱. تعابیر منطق‌دانان در توصیف شکل اول

مفهوم "بدهت"

مشهورترین تعبیری که برای وصف شکل اول استعمال شده، بدهت آن است. بدهت به این معنا که فهم و تصدیق انتاج شکل اول نیاز به استدلال و تبیین ندارد (قطب الدین رازی، ۱۳۸۴: ۳۹۴) و چنانچه ساختمان ذهنی انسان، مانعی بر راه فهم نداشته باشد، با تصور دقیق می‌تواند ايقان ذاتی شکل اول و درستی قیاسهای شکل اول را تصدیق کند (ابن سینا، ۱۳۸۳: ۶۵؛ صدرالمتهین، ۱۳۶۲: ۲۳) و نتیجه زائیده از این شکل نیز بدلیل بدهت ساختار آن، معتمد و مطمئن به اطمینان و یقین منطقی است (کاتبی قزوینی، ۱۳۸۴: ۳۳؛ سهلان ساوی، ۱۳۸۳: ۲۴۳)

شکل اول بدیهی الانتاج است و منظور از بدیهی الانتاج بودن، بدیهی بودن نتیجه نیست زیرا اگر نتیجه بدیهی باشد نیازی به استدلال ندارد، بلکه منظور این است که این شکل در بین اشکال دیگر قیاس به نحوی روشن و آشکار نتیجه می‌دهد. برای بدهت و روشنی شکل اول، چنین استدلال شده که هر کس این شکل را بپندارد می‌تواند رد کند، هر استدلالی بنماید خود در قالب همان شکل اول خواهد بود یعنی ابطال شکل اول نیازمند به استفاده از شکل اول است و این مستلزم دور است و دور محال است. (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۱۳۲)

عمده منابع منطقی، متفطن به این مطلب بوده و بدهت را برای شکل اول، عنصر اصلی و وجه امتیاز آن از سایر اشکال دانسته اند.

عبدالله بن مقفع به عنوان متقدمین از فلاسفه مشاء و کسی که گزارشگر منطق ارغنون ارسطو است و متعهد به گفته‌های ارسطو بدون نوآوری و ابتکاری خاص است، در کتاب خود در این باره چنین می‌گوید:

«خاطر نشان شد که ضربهای مختلفی که صنایع نظری از آنها تحقق می‌یابد ۳ دسته هستند، یکی از این ضربها حالتی

است که حاشیه اولی (حد اکبر) بر واسطه حمل می‌شود و واسطه نیز بر حاشیه اخری (حد اصغر) حمل می‌شود. تفسیر

این ضرب این است که ابتدا چیزی را بر چیزی ایجاب می‌کند و سپس همان چیز را برای شیء دیگری واجب می‌گرداند.

مانند قول شخصی که می‌گوید: النفس لكل ذي حياة و الحیوة لكل انسان. این همان ضربی است که بین الصحة است

و مکتفی بذات. « (ابن المقفع، ۱۳۵۷: ۷۰)

عبارت بین الصحة در کلام ابن مقفع از الفاظ اصیل منطقی است که در ترجمان امروز به « بداهت و روشنی بدون تبیین و استدلال » برگردان می شود.

ابن رشد دیگر فیلسوف مشائی و از وفاداران به منطق و فلسفه ارسطویی نیز چنین عبارت پردازیهایی دارد:

« زمانی که جایگاه حد وسط از دو طرف به گونه ای شد که محمول بر اصغر شد و اکبر نیز محمول بر آن شد - مثل اینکه

بگوئیم کل ج هو ب و کل ب هو آ - پس این نوع ترتیب، ترتیبی بنفسه بین است که ترتیبی قیاسی است و همین ترتیب

نیز باب طبع ما است. و ارسطو این ترتیب را شکل اول نام داده است. » (ابن رشد، ۱۹۸۳: ۷۹)

تذکر این نکته ضرورت دارد که، مفهوم بداهت عنوان شاملی است که در ذیل آن اصطلاحات و تعابیر گوناگونی قرار می گیرند. نمونه ای از این اختلاف لفظی و اشتراک معنوی در دو کلام فوق الذکر دیده می شود، لیکن تعریفی که از بداهت در صدر این نوشته داده شد، شامل بر این مفاهیم و الفاظ است و مابینت معنوی با آنها ندارد.

مفهوم "طبیعت"

موافقت ساختار شکل اول با طبع، وصف دیگری است که در فضیلت شکل اول عنوان می شود. طبیعت شکل اول به گونه ای است که ذهن به آسانی و روانی در آن ساختار به نتیجه انتقال می یابد و طبیعت سلیم نیز چنین انتقالی را تلقی به قبول می کند (حکیم سبزواری، ۱۳۷۹: ج ۱/ ۲۹۸) در این ساختار ذهن از اصغر به اوسط و از اوسط به اکبر منتقل می شود و در نهایت ملزم به انتقال از اصغر به اکبر می گردد و این ترتیب، ترتیبی طبیعی است (قطب الدین رازی، -، ۲۹۴) که در غیر این صورت، ترتیب طبیعی قیاسی حاصل نمی شود (فخر رازی، ۱۳۸۱: ۲۵۰) و چون ترتیبی طبیعی بر بافت شکل اول حاکم است، طبع انسانی آن را می پذیرد. (ابن رشد، ۱۹۸۳: ۷۹)

محقق طوسی در توصیف فضیلت شکل اول، استناد به هیئت و ترتیب طبیعی آن می کند:

« یکی از فضیلت ضروب این شکل آنست که محصورات چهارگانه انتاج می کند بعد از آنکه قیاساتش کامل است و

وقوع حدود در او بر ترتیب طبیعی است و ترتیب ضروبش این است، ضرب اول کل ج ب و کل ب نتیجه دهد، فکل ج ا

ضرب دوم کل ج ب و لا شیء من ب نتیجه دهد فلا شیء من ج ا، ضرب سیوم بعض ج ب و کل ب نتیجه دهد

فبعض ج ا ضرب چهارم بعض ج ب و لا شیء من ب نتیجه دهد فبعض ج لیس ا. » (محقق طوسی، ۱۳۶۱: ۱۹۱)

ابن رشد ساختار طبیعی شکل اول را به کارکرد آن در فرهنگ عمومی و مردمی پیوند می زند و تحلیلی جدید ارائه می کند:

«قیاسی که غیر مطلوب را نتیجه می دهد مورد اعتماد قوه فکریه نیست و این چنین قیاسی تألیف نمی شود، به دلیل

اینکه مثلاً زمانی که مطلوب ما این است که آیا "آ فی ج" و در جواب می گوییم "آ فی ج" به دلیل اینکه "آ فی ب و

ب فی ج" پس چنین صورتی، قیاسی طبیعی است که در کلام اکثر مردم یافت می شود و همین را هم شکل اول

می گویند.» (ابن رشد، ۱۹۸۳: ۱۰۹)

بنابر استنادات فوق، طبیعی بودن شکل اول به این معناست که ارتباط مقدمات و حدود در این شکل، به گونه ای است که ذهن

انسان آن را موافق با طبیعت خود می یابد و این ساختار با حرکت و انتقال ذهنی انسان، هماهنگ و سازگار است. موافقت با

طبیعت نیز معنایی روشن دارد و آن اینکه انسان در درک عقلی فرآیند استدلالی شکل اول، با آن انس و قرابت دارد و فهم آن برایش

صعوبت ندارد و بدلیل همین انس و نزدیکی است که این روش، شمولیت دارد و شیوه غالب در میان عموم مردم است.

۱/۱. تعبیر شیخ الرئيس ابن سینا در وجه تسمیه شکل اول

وزانت و منزلت شیخ الرئيس بر کسی پوشیده نیست و چون نگارنده بر این جایگاه در علم منطق و حکمت مشاء اعتقاد دارد، از این رو عبارت جناب شیخ را که در وجه تسمیه شکل اول پرداخته شده است، منفردا ذکر کرده و از آن بهره برداری خواهد نمود:

« إنما سمی الشكل الأول شکلا أولا لأن إنتاجه بین بنفسه، و قیاساته کامله، ولأنه ینتج جمیع

المطالب، والثاني لا ینتج إلا السالب، والثالث لا ینتج إلا الجزئی، ولأنه ینتج أفضل المطالب و

هو الکلی الموجب. » (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۱۰۸)^۱

جمیع آنچه که در کلمات دیگران گفته شد در عبارت متقن و استوار جناب شیخ، مجتمع می باشد. ایشان در این عبارت، بر انتاج بین شکل اول و نیز کامل بودن قیاس آن، دلیلی آورده که همان انتاج جمیع مطالب و نیز بافضیلت ترین مطلوبات که کلی موجب باشد، هست. در نزد قوم کلی بودن بر جزئیت و نیز ایجاب بر سلب، تقدم و برتری دارد و چون شکل اول نیز این دو خصوصیت را در نتایج خود دارا می باشد و انتاج او به کلی موجب می رسد، فلذا شکل اول قیاسی کامل است.

۱/۲. باز خوانی دوباره مسئله

ابتدای نوشتار، تبیینی ابتدایی از مسئله مورد نظر طرح کردیم و گفتیم که بدنبال پاسخگویی به چه سوالی هستیم اینک با توشه ای که از انبان کلمات بزرگان حکمت و منطق برگرفته ایم، زاویه ای جدید برای مسئله باز شده و تقریری دیگر برای مسئله ضرورت می نماید. بداهت و طبیعت دو مولفه ای بودند که حکما و منطقدانان در مقام تفسیر و توصیف شکل اول از آنها بهره می گرفتند، این دو مفهوم فضایی را سامان می دهند که سوال مقاله در چنین فضایی اینگونه زبان مند می شود که؛ چه عامل و خاصیتی در شکل اول قیاس اقتراعی موجود است که بداهت را برای آن رقم می زند؟ چگونه است که روند استدلالی شکل اول نیاز به تبیین ندارد و مبین نمی خواهد بلکه بین بالذات است؟ چرا بافت و ساختار شکل اول با طبع انسانی هماهنگ و سازگار است و این هماهنگی به چه عاملی در شکل اول و بافت شکل اول بازگشت دارد؟ بالطبع بودن شکل اول ناشی از تاثیر گذاری چه عنصری در ساختمان شکل اول است که این عامل موثر در باقی اشکال قیاس اقتراعی، موجود نیست؟ خلاصه اینکه، بداهت ذاتی شکل اول و سازگاری

^۱ « شکل اول را اول گفته اند؛ زیرا که انتاج آن بین بنفسه است و قیاساتش کامل بوده و جمیع مطالب را نتیجه میدهد، لیکن شکل ثانی فقط مطالب سلبی را نتیجه داده و شکل ثالث نیز فقط مطالب جزئی را و حال اینکه شکل اول بافضیلت ترین مطالب را که کلی موجب باشد نتیجه میدهد. »

آن با طبع انسانی، ریشه در چه مولفه ای از پیکره قیاسی شکل اول دارد؟ این مولفه تاثیر گذار آیا مقدمه صغری است یا کبری و یا ترکیب مقدمات است و یا اینکه منشا بدهت به عاملی بیرون از ساختمان قیاسی شکل اول ارتباط پیدا می کند؟

بعبارتی، ارسطو وجه مفارقی میان شکل اول و سایر اشکال قرار می دهد که در تحلیلهای او تبرز ویژه ای دارد و آن وجه این است که شکل اول قیاسی کامل است و سایر اشکال، قیاسات غیرکامل (ارسطو، ارغنون، ۱/۱۴۷). دلیل اینکه این شکل کامل است و باقی اشکال غیرکامل، چیست؟ دلیل اینکه باقی اشکال برای قابلیت احتجاج باید بشکل اول بازگشت داده شوند چیست و حال اینکه شکل اول خود بین بالذات است؟^۱

پژوهشی که در پی حل سؤال محوری مقاله رقم خواهد خورد، صبغه ای هستی شناسانه دارد. یعنی در مقام تحلیل ساختار شکل اول، بدنبال پاسخ به چراییها و علتها هستیم و این علت شناسی نیز ذیل عنوان هستی شناسی شکل اول تعریف می گردد.

سه نظریه را می توان برای علت شناسی شکل اول برشمرد که در مقام حل معمای فوق قامت راست کرده اند. نظریه اندراج، نظریه اصل عدم تناقض و نظریه علیت. در این بخش دو نظریه اندراج و اصل عدم تناقض را به عنوان پاسخ سؤال بررسی کرده و نقص و کاستی آن ها را با نظریه علیت تمام خواهیم کرد.

۲. قول اصل عدم تناقض:

فرضیه معروفی که در این وادی طرح شده و توان بالاتری برای هم افقی با حجیت ذاتی شکل اول را دارد، طرح اصل عدم تناقض است. اصل عدم تناقض می گوید:

«هر چیزی با نقیض خود در یک زمان و از یک جهت قابل جمع نیست و این اجتماع استحاله دارد»

براساس تحلیل برخی بزرگان حکمت، اصل عدم تناقض از منطق صورت و منطق ماده پشتیبانی یقینی می کند. با این توضیح که چنانچه هدف از منطق، کسب یقین باشد، نیاز به ماده و صورت استدلالی است که اصل عدم تناقض هم، پشتوانه تئوریک ماده و صورت استدلالی است و یقین منطوقی در آنها را پشتیبانی می کند. توضیح مطلب در کلام حضرت آیه الله جوادی آملی با نهایت

^۱ وقد تبين ان القياسات التي ليست بكاملة انما تكمل اذا صيرت الى الشكل الاول. و ذلك على وجهين: اما بقول جزم و اما بالخلف. و كمالها بالقول الجزم كما تكمل بالانعكاس و كمالها بالخلف كما تكمل بوضع الكذب الذي لا يمكن و مثال ذلك في الشكل الاخير:

ان كان آ و ح موجودتين في كل ب فان آ موجودة في بعض ح. و بيان ذلك انها ان لم تكن موجودة في بعض ح فهي غير موجودة في شيء منها و ح موجودة في كل ب فتصير آ غير موجودة في شيء من ب و قد كانت موجودة في كلها. فقد عاد القياس الى الشكل الاول. و على هذا المثال ما سوى ذلك. (ارسطو، ارغنون، ۱/۱۶۳)

« شکل اول بدیهی الانتاج است منظور از بدیهی الانتاج بدیهی بودن نتیجه نیست زیرا اگر نتیجه بدیهی باشد، نیازی به استدلال ندارد بلکه منظور این است که این شکل در بین اشکال دیگر قیاس به نحوی روشن و آشکار نتیجه می دهد .

برای بداهت و روشنی شکل اول چنین استدلال شده که هرکس این شکل را بپندارد می تواند رد کند و هر استدلالی که بنماید خود در قالب همان شکل اول خواهد بود، یعنی ابطال شکل اول نیز نیازمند به استفاده از شکل اول است و این مستلزم دور است و دور باطل است .

براین اساس، بدیهی بودن شکل اول به این معنا نیست که برای صحت انتاج آن برهانی وجود ندارد، بلکه برای منتج بودن آن نیز برهان اقامه شده است به این بیان که وقتی می گوئیم هر الف ب است و هر ب ج است . باید هرالف ج باشد و اگر هر الف ج نباشد به دلیل امتناع ارتفاع نقیضین ، نقیض آن صادق خواهد بود و نقیض آن این قضیه جزئییه است که:

بعضی الف ها ج نیستند و این خود مستلزم اجتماع نقیضین است که باطل می باشد .

توضیح مطلب: در صغری و کبری قیاس گفته می شود: همه مصادیق الف ب است و همه مصادیق ب ج است . و اکنون گفته می شود: برخی از مصادیق الف که همان ب است ج نیست و این جمع بین نقیضین است و باطل.

چنان که ملاحظه می شود انتاج شکل اول نتیجه قضیه امتناع اجتماع و ارتفاع نقیضین است . البته باید به صورت خاصی منطقی تقریر شود . همان طور که در اینجا به صورت قیاس استثنایی تقریر شد . اگر نتیجه صادق نباشد جمع

دونقیض لازم می آید تالی باطل است و مقدم هم مانند آن باطل خواهد بود. » (معرفت شناسی در قرآن، ۱۳۳)

با توجه به منزلت رفیعی که اصل عدم تناقض در میان معارف و علوم دارد، ورود این اصل در اتقان بداهت شکل اول و توضیح این بداهت، اثرگذارتر از هر فرضیه دیگری است .

۲/۱. بررسی قول اصل عدم تناقض:

هرچند اصل عدم تناقض از جایگاه ویژه ای در معارف منطق صوری برخوردار است، لیکن به نظر می رسد در مانحن فیه نمی تواند نقش جدی و مؤثری داشته باشد، و نمی تواند پاسخ مناسبی برای سؤال مذکور باشد . دلیل این مطلب با تمرکز بر توضیحات حکیمانه استاد جوادی آملی و دقت در فحوای سؤال مقاله روشن خواهد شد.

تمام آنچه که از تبیین پیشین کلام حضرت استاد فهمیده می شود، در این جمله خلاصه می گردد که:

«چنانچه نتیجه مورد نظر در شکل اول پذیرفته نشود به امتناع ارتفاع نقیضین و سپس امتناع اجتماع نقیضین مبتلا

خواهیم شد و برای اینکه از استحاله اصل عدم تناقض در امان بمانیم، باید ملتزم به نتیجه شکل اول بود.»

چنانچه این خلاصه از برهان فوق پذیرفته شود، پس می توان ادعا کرد که؛

۱. اصل عدم تناقض، اصلی سلبی است که در مورد موضوع بحث (حجیت ذاتی شکل اول) بیانی سلبی دارد و نمی تواند ایجابا توضیح دهد که چرا بافت شکل اول بگونه ای است که انتاج آن بدیهی است و حجیتش ذاتی است. یعنی اصل عدم تناقض از ساختار شکل اول و هویت یقین زایی آن، چیزی نمی گوید بلکه الزام به قبول نتیجه شکل اول دارد و حال اینکه سؤال مقاله متوجه ماهیت ساختار شکل اول است و پرسش از این دارد که این ساختار، چه سیستمی است که حجت بالذات است و انتاج آن بدیهی است.

۲. اصل عدم تناقض، تنها شکل اول را پشتیبانی نمی کند بلکه نتایج سایر صورتهای منتج قیاسی را نیز حمایت می کند و این نکته مورد تاکید منطقدانان و حکیمان است، همانطور که برای بررسی انتاج صور منتجه اشکال ثانی و ثالث از برهان خلف بهره می گیرند، و برهان خلف نیز متکی به اصل عدم تناقض است و از استحاله اجتماع نقیضین در پیشبرد برهان استفاده می کند. بنابراین نمی توان اصل عدم تناقض را پشتوانه شکل اول دانست و پاسخ پرسش را از آن خواست، چرا که اعم از سؤال مورد نظر مقاله است.

۳. نظریه اشتغال در مقام تحلیل شکل اول

رابطه اشتغال، توصیفی است عام از قیاس و استقراء و تمثیل، با این توضیح که اشتغال هر حجتی حسب ساختار خود نسبت به دیگری متفاوت است. طریق اشتغال در قیاس اقترانی، متأثر از حرکت کلی به جزئی قیاس معنا می شود و در شکل اول که اول الاشکال است، به نحو اتم جریان می یابد.

عموم منابع منطقی، چنین تصویری درباره حجج سه گانه (قیاس، استقراء، تمثیل) ندارند و از تعابیر رایج و مرسوم در این فضا فراتر نرفته اند و به صراحت می توان گفت؛ تنها محقق طوسی است که اینگونه تصویرسازی می کند. و ما نیز جهت حل منطقی سوال مورد نظر، این قول را از تحلیل جناب ایشان اتخاذ کرده و در این مقام به عنوان فرضیه ای طرح کرده ایم. **خواجه نصیرالدین طوسی** در عمیق ترین کتاب منطقی (فارسی) خود یعنی اساس الاقتباس که بعد از الشفاء شیخ الرئیس کاملترین کتاب منطقی است، درباره قول اشتغال چنین می گوید:

« از آنچه پیش از این گفته‌ایم معلوم شده است که توصل از معلومات به مجهولی که مطلوب باشد یا بطریق استلزام باشد یا بطریق اشتمال و طریق استلزام انتقال بود از ملزوم بلازم و قیاسات استثنایی عاید با آن طریق باشد و طریق اشتمال انتقال بود از امری بامری که میان هر دو بمعنی اشتمال مناسبتی باشد و خالی نبود از آنک یا میان معلوم و مطلوب خصوص و عمومی بود یا نبود و اگر بود یا معلوم عام بود و مطلوب خاص یا بر عکس و اگر نبود لا محاله عامی بر هر دو مشتمل باشد یا میان ایشان مناسبتی اشتمالی بود پس طریق اشتمال سه قسم بود یکی انتقال از حصول حکمی امری کلی را بحصولش جزوی را که آن کلی بر او مشتمل بود و اصناف قیاسات اقترانی عاید با این قسم بود و دوم بر عکس-یعنی اشتمال از حصول حکمی که جزویات را باشد بحصول همان حکم آن کلی را که بر آن جزویات مشتمل باشد و این قسم را استقراء خوانند و سیم انتقال از حصول حکمی امری را بحصولش امری دیگر را که هیچ کدام از آن دو امر بر دیگر امر مشتمل نبود و اما امری ثالث بر هر دو مشتمل بود و این قسم را تمثیل خوانند» (اساس الاقتباس، ۳۳۰)

علاوه بر دقت در مطلب اساس الاقتباس، توضیح اشتمال قیاسی در این موقف ضرورت دارد:

با حضور حد وسط در دولنگه استدلال که مقدمات صغری و کبری باشند، نوعی رابطه ایجاد می‌گردد که حد وسط در یکسوی آن رابطه، شامل و در سوی دیگر مشمول است. واسطه در مقدمه ای محمول و در مقدمه دیگر موضوع قرار می‌گیرد و این یعنی اینکه در مقدمه ای شامل است و در مقدمه ای مشمول. تکرار حد وسط نیز در ساختار قیاس، سبب گسترش رابطه شامل و مشمولی در کل این ساختار می‌گردد. و به تبع دو وجه حضور حد وسط در قیاس، حد اصغر و حد اکبر نیز نسبت به همدیگر رابطه اشتمالی پیدا کرده و اکبر شامل بر اصغر می‌شود و اصغر مشمول اکبر. و چون که ساختار قیاس، یک کل را تشکیل می‌دهد که اجزاء این کل نسبت به همدیگر تأثیر و تأثر دارند و متقوم به هم هستند، پس این رابطه شامل و مشمولی در تمام قیاس سریان پیدا می‌کند و عمومیت می‌یابد و یک رابطه عام را که کل قیاس را (نه هر کدام از مقدمات را به صورت جداگانه) در بر بگیرد، به وجود می‌آورد.

رابطه اشتمال که در مقاله حاضر بعنوان یک نظریه مطرح شده است، در مقاله ای دقیق و مستند با اصطلاح اندراج تحت عنوان فلسفه قیاس پرداخته شده است. نتیجه ای که محقق ارجمند از تجزیه و تحلیل خویش بدست می‌دهد، همان نکته ای است که بعنوان اشتمال بدان اشاره شد؛

« حال با اهمیت اندراج آشنا شدیم و معلوم گشت که قیاس ارسطویی و بداهت شکل اول بر اصل اندراج استوار است. از این پس می توان با محوریت اندراج به مباحث تطبیقی و فلسفی نظر کرد. » (غلامرضا ذکیانی، حکمت و معرفت، ۶/۲۲)

ایشان در توضیح مفهوم اندراج چنین می گویند :

« فارغ از مباحث هستی شناسانه و معرفت شناسانه، منطق دان به نسبت بین افراد و کلیات از جهت ترکیب (اقتران) و زاینده گی (نتیجه بخشی) آنها با یکدیگر توجه می کند . نسبت مصادیق یک کلی با آن کلی، اندراج نامیده می شود. همچنانکه خواهیم دید مفهوم اندراج از بعد فلسفی کلیدی ترین و محوری ترین مفهوم قیاس است. مفهوم اندراج را از دو بعد می توان مورد بررسی قرار داد : ذهنی و زبانی

قیاس؛ یک نکته مهم در نسبت میان دو حد این است که آیا نسبت میان آنها روشن است یا محتاج دلیل می باشد ؟ این نکته در منطق از اهمیت بالایی برخوردار است زیرا همین جاست که پای حد سوم به میان می آید. یعنی وقتی نسبت دو با همدیگر با هم معلوم نیست به دنبال حد سوم می (حد اوسط) می گردیم که با هر دو آنها نسبت اندراجی داشته باشد تا از این طریق به نسبت اندراجی دو حد اصلی پی ببریم . اینک باید حالت های مختلف این سه حد - اصغر ، اوسط ، اکبر - با همدیگر مورد بررسی قرار گیرد .

از بعد ذهنی، طبیعی ترین حالت این است که حد اصغر در حد اوسط مندرج باشد و حد اوسط در حد اکبر مندرج باشد یا نباشد (شکل اول) . علت طبیعی بودن شکل اول این است که حد اوسط واقعا نقش میانجی را در میان دو حد دیگر بازی می کند و ذهن از این طریق به راحتی به نسبت بین دو حد اصغر و اکبر پی می برد . » (همان، ۲۴)

به صراحت نتیجه گیری این مقاله پژوهشی، بداهت شکل اول بر اصل اندراج استوار است و بداهت شکل اول با اصل اندراج، قابل توجیه و تبیین است . یعنی اگر پرسش از ساختمان شکل اول و عامل بداهت ذاتی آن و هماهنگی آن با طبع انسانی می گردد، براساس بیان محقق طوسی و مقاله فوق الذکر ، جواب این سوال از اصل اندراج ناشی می گردد.

۳/۱. بررسی قول اشتمال در شکل اول

نظریه اشتمال یا اندراج، در مقام تحلیل واقع شکل اول و گشایش گره از سوال فوق بهتر از اصل عدم تناقض می تواند عمل کند

و دلیل این مطلب نیز این است که نظریه اندراج، بافت و ساختار شکل اول را توضیح داده و راهی به سمت دریافت حقیقت شکل اول برایمان می‌گشاید. و این در حالیست که چنین رابطه‌ای که بر تکرر حدواسطه در قیاس استوار است، غیر قابل انکار می‌باشد.

علیرغم این نقطه قوت، هنوز هم نظریه اندراج بیان تام و نهایی نیست و جای شبهه و تامل باقی است. ابهام این بخش، از خاصیت قاعده اندراج یا اشتغال نشئت می‌گیرد. به این معنا که هرچند این قاعده می‌تواند مفسر ساختار شکل اول قرار بگیرد، لیکن متکای مناسبی برای بداهت ذاتی شکل اول نیست، زیرا سوال مذکور چنین بود که چه عاملی، بستر حجیت ذاتی شکل اول را فراهم می‌سازد؟ و چه خصوصیتی و مولفه‌ای در شکل اول زمینه بداهت ذاتی آن قرار می‌گیرد؟ اشتغال از پاسخگویی به این سوال ناتوان و عاجز است.

چرا که نهایت چیزی که نظریه اشتغال خواهد گفت، رابطه شامل و مشمولی میان حدود قیاسی شکل اول و یا رابطه اندراجی است، درحالی‌که می‌توان پرسش را چنین ادامه داد و پرسید که چرا رابطه اشتغالی و شامل و مشمول بودن حدود نسبت به همدیگر، شکل اول را بین بنفسه قرار می‌دهد؟ یعنی رابطه اشتغالی و اندراجی، رابطه‌ای تعریف شده در ارتکاز فلسفی نیست و در هستی‌شناسی تبیین نگردیده است، فلذا با این رابطه چگونه می‌توان اتقان و استحکام شکل اول را تفسیر نمود؟ عبارتی این رابطه مجهول بوده و در بستر ارتباط میان پدیده‌ها و اشیاء تعریف و تبیین نگردیده است و از این رو قابل اتکاء نیست. یعنی قطعیتی که در شکل اول موجود است، نمی‌تواند منبعث از ارتباط اشتغالی در این شکل باشد، زیرا این ارتباط قطعیت ندارد، بدلیل اینکه در فلسفه چنین رابطه‌ای میان پدیده‌ها تعریف نگردیده است.

یا شاید بتوان گفت که این رابطه، رابطه‌ای عام است که در باقی قیاسها و اشکال نیز می‌تواند جریان داشته باشد، و رابطه اندراج تنها در شکل اول طبیعی تر از باقی اشکال است و اینگونه نیست که در آنها نیز نباشد بلکه در همه اشکال ساری است، با این تفاوت که در شکل اول طبیعی‌ترین اندراج و اشتغال دیده می‌شود. همانگونه که از بیان خواجه نصیرالدین طوسی چنین تعیمی را می‌توان فهمید و در کلمات محقق ارجمند آقای ذکیانی نیز این مطلب قابل برداشت است. با این حساب، می‌توان سوال محوری را این گونه طرح کرد که چرا شکل اول طبیعی‌ترین حالت اندراج را داراست؟

کاستی نظریه اندراج با نظریه دیگری قابل جبران است که بنظر ما کاملترین تحلیل از شکل اول نیز در همین نظریه موجود است و

آن نظریه علیتی بودن بافتار و ساختار شکل اول است . در ادامه مقاله به توضیح آن می پردازیم .

۴. نظریه علیتی بودن ساختمان شکل اول :

ایده این نظریه از کلام جناب شیخ الرئيس ابن سینا، بزرگمرد حکمت و فلسفه گرفته شده است، آنجا که در توضیحی از کلام ارسطوطالیس و یا عبارت دقیقتر برای گشایش گره فلسفی - منطقی که ارسطو در انداخته است، بر می آید و تفسیری نوین از ساختمان شکل اول را ارائه می دهد .

ابتدا عبارت ارسطو را نقل نموده و سپس به تفسیر بدیع ابن سینا می پردازیم؛

فضل الشكل الاول

« و صحیح ترین علم و شدیدترین یقین در میان اشکال، همانا از آن شکل اول است. این امر به چند دلیل است، اما اولاً؛ بدلیل اینکه علوم تعالیمی و استدلالی براهین خود را با این شکل اقامه می کنند و مثال این علوم در علم عدد و علم هندسه و علم مناظر است . و چنین می نماید که تمام علوم می که از لمیت چیزی بحث می کنند نیز این شکل را استعمال کنند. و آن به این خاطر است که قیاس بر لمیت چیزی با این شکل یا بر کلیت آن صدق می کند و یا اینکه صدق و تطابق اکثری دارد . پس به این سبب شکل اول شدیدترین اشکال از جهت یقین است و نیز دستیابی به لمیت اشیاء با این شکل تحقق اکثری دارد »^۱ (ارسطو، منطق، ۲/۳۷۳)

عبارت فوق که در مقام بیان وجه فضیلت شکل اول است، چندین ویژگی و خصوصیت را برای شکل اول بر می شمارد، که اولین ویژگی گفته شده، محل دقت ماست و آن اینکه علوم برهانی و استدلالی از این شکل استفاده می کنند و نیز امکان دارد که تمام علوم می که از برهان لم بهره می گیرند از همین شکل و صورت قیاسی استفاده کنند . عبارتی شکل اول بهترین قالب و ظرفیت است برای برهان لم در تمام علوم . نکته ای که ارسطو بیان می کند، خود مقدمه ای می گردد تا اینکه جناب شیخ الرئيس بر آن بیفزاید و گرهی را که او افکنده است با اندیشه توانمند و نبوغ خویش آن را بگشاید .

کلام شیخ الرئيس در باب فضیلت شکل اول بر سایر اشکال مفصل و مطول است و آن مقداری که برای این نوشتار مفید و کارساز

^۱ و اصح العلم و اشد یقیناً من الاشكال هو الشكل الاول . اما اولاً فمن قبل ان العلوم التعالیمیة بهذا الشكل تاتي براهینها - مثال ذلك : علم العدد و علم الهندسة و علم المناظر . و كادت ان تكون جميع العلوم التي تبحث عن « لم » الشيء هذا الشكل تستعمل . و ذلك ان القياس على « لم » الشيء انما يكون بهذا الشكل : اما بالكلية و اما على اکثر الامر و فی اشیاء كثيرة جدا . فهو بهذا السبب ايضا اشد الاشكال یقیناً و العلم بلم الشيء هو اکثر تحقیقاً

است همانی است که در ذیل می آید؛

الفصل الرابع

فی فضیلة بعض الاشكال على بعض و فی ان القیاس الغلط کیف یقع فی الاشكال

« بیان تحقیقی معلم اول بر این است که شکل اول صحیحترین اشکال است و شکلی است که بیشترین افاده یقین را

دارد و این خصوصیت برای شکل اول بواسطه سه عامل است :

اول اینکه علوم تعالیمی و استدلالی در تالیفات برهانی خویش، این شکل را به کار می گیرند و نیز هر علمی که در

مسئله ای از برهان لم استفاده می کند نیز در اکثر موارد از این شکل بهره می گیرد: و این استعمال نیز بدلیل این است

که حقیقت شکل اول این است که علت برای حد اصغر موجود است پس برایش معلول موجود می شود . همانا تالیف

شکل اول چنین است : علت برای اصغر موجود است و در این شکل معلول به دنبال علت می آید جز این نیست

که شکل اول همانی است که علت شیء در آن اعطا شده و سپس معلول به تبع علت می آید . پس این بالحقیقة همانی

است که بالفعل برهان لم است و سایر اشکال بالقوة برهان لم هستند . »

(ابن سینا، البرهان، ۲۱۰)^۱

برای اثبات مدعای خود، ناچار به بیان مقدماتی جهت توضیح بیشتر کلام شیخ رئیس هستیم؛

۱. اشکال قیاس اقترانی برحسب موضعگیری و جایگاه حد وسط، گونه های چهارگانه پیدا کرده و به چهار دسته شکل

تقسیم می شوند . بنابراین اگر از شکل اول و فضیلت آن سخن گفته می شود، ضرورت دارد تا نقش حساس حد وسط در این

میان مورد تامل قرار بگیرد تا ابعاد فضیلت شکل اول بیشتر نمود یابد .

۲. موضوع بحث در هر دو تعبیر، شکل اول و مقایسه برتری آن شکل نسبت به سایر اشکال است و این یعنی اینکه، نتیجه

گیری فوق ناظر بر صورت و قالب قیاسی است نه ناظر بر مواد و برهان .

^۱ قد بین المعلم الاول ان الشكل الاول اصح الاشكال و اكثرها افادة لليقين لوجوه ثلاثة :

اولها ان العلوم التعاليمية انما تستعمل هذا الشكل في تاليفات براهينها ، و يكاد كل علم يعطى في مسألة برهان لم فانما يستعمل هذا الشكل في الاكثر: و ذلك لان حقيقة هذا الشكل ان

تكون العلة موجودة للحد الاصغر فيوجد له المعلول ، فان هذا هو تاليف الشكل الاول : اذ يكون قد اوجدت العلة للاصغر و تبع فيه المعلول العلة

انما الشكل الاول هو الذي يعطى الشيء فيه علة ما ثم يتبع المعلول علته . فهذا بالحقيقة هو الذي بالفعل برهان لم . و سائر ذلك بالقوة برهان لم .

۳. هر دو کلام تصریح دارند بر اینکه وجه فضیلت شکل اول در این است که علوم استدلالی که سروکارشان با روش برهانی است و نیز علمی که از لمیت موضوعات بحث می کنند، برای بیان برهان خویش و چرایی اشیاء، قالب وروش قیاسی شکل اول را استعمال می کنند. توضیح اینکه؛ مواد برهانی که هدفشان ایصال به یقین است و چرایی و علیت اشیاء که ناظر بر تکوین اشیاء هستند را بیان می دارند، در صورت شکل اول توان بروز و ظهور دارند و در سایر قالبها نیز بدلیل بازگشت و ارجاع به شکل اول است که ظرفیت نمایش لمیت اشیاء را پیدا می کنند.

جمع بندی و نتیجه گیری از مقدمات فوق چنین است :

۱. شیخ الرئیس در توضیح کلام ارسطو چنین گفته است که؛ علت در شکل اول برای اصغر موجود است و به دنبال علت معلول می آید. اولاً:

۱.۱ شکل اول یعنی منزلت حد اوسط نسبت به سایر حدود (اصغر و اکبر) پس علت و معلول گفته شده در این شکل، همان حد وسط است .

۱.۲ علیت مذکور در صورت و شکل، غیر از علیت در ماده و برهان لم است . علیت مادی ناظر بر تکوین و هستی شیء است ولیکن علیت در صورت قیاس، نسبت میان حدود و مفاهیم و یا بعبارتی منزلتها و جایگاه های حدود است .

۱.۳ هر چند علیت در هر دو موقف- علت در ماده و علت در صورت- غیر از همدیگرند، لیکن به حکم آنچه که پیشتر گفته شد که؛ بیان صوری برهانی با شکل اول قابل انتقال است، پس می توان گفت شکل اول روش ظاهر سازی روند تکوینی علیتی است . یعنی آنچه که در تکوین وهستی در رابطه علی و معلولی موجود است در قالبی عرضه می گردد که خود این قالب نیز در ساختاری خاص همان روند علیتی را نمایش می دهد .

۱.۴ پس تفسیر کلام شیخ الرئیس اینگونه است که؛ منزلت و جایگاه حد وسط در یک مقدمه و در یک مقام علت است برای منزلتی دیگر و در مقدمه و مقامی دیگر معلول است برای منزلتی دیگر . بعبارتی در شکل اول، ترکیب دو رابطه علی و معلولی است که در یکی حد وسط علت است و در دیگر معلول. اگر گفته می شود که شکل اول چنین فضیلتی دارد یعنی بهترین صورتی که قابلیت انعکاس برهان لم و علیت تکوینی را داراست، این قابلیت انعکاس از ظرفیت صورت شکل اول برمی خیزد و باید تناسبی در میان باشد. صورت یعنی ظهور معنایی در ماده و در اینجا نیز صورت شکل اول یعنی تبرز معنای علیتی در ماده و لمیت اشیاء در هستی.

شاهد بر این مدعا عبارات ابن سینا است که در پایین بودن فضیلت شکل ثانی و ثالث، دلیل آن را تغییر این رابطه بر شمرده و می

گوید در این اشکال معلول متبوع است و علت تابع یعنی حرکت از معلول است به علت، بنابراین شکل ثانی و ثالث رتبه ای ادنی دارند نسبت به شکل اول که در آن حرکت از علت است به معلول .

جمع بندی

۱. قیاس اقترانی، روش حجیت سازی تصدیقات است و شکل اول نیز بهترین روش حجیت سازی است که گفته می شود، بهترین شکل و یقینی ترین روش است .
۲. روش استدلالی یعنی روش حرکت ذهن - که بدان فکر گفته می شود - در جهت بدست آوردن یقین در گزاره ها و تصدیقات .
۳. شکل اول نیز بهترین و صحیحترین روش استدلالی است یعنی صحیح ترین روش حرکت ذهن و صحیحترین روش تفکر .
۴. با توجه نتایج پیش گفته، روش استدلالی شکل اول، روشی است که روند علیت تکوینی را به بهترین وجهی نمودار می سازد و چون روش حرکت ذهن در شکل اول یقینی ترین روش است، پس ذهن انسان در بهترین روش استدلالی، حرکتی علیتی دارد و آن حرکت علیتی را در شکل اول نمایان می سازد .
۵. این تحلیل می تواند نقیصه نظریه اشتغال را نیز تامین نماید، زیرا رابطه علیتی، رابطه ای قطعیت یافته است که در پیوند میان اشیاء تعریف گردیده و رابطه ای مجهول نیست. پس اگر اشتغالی هم باشد تکیه بر نظام علی و معلولی دارد و در بستر ارتباط علیتی قابل توجیه است و اشتغال و اندراج، جدای از این نظام علی و معلولی، مفهوم نیست و عبارتی گنگ و بی معناست و عبارتی رابطه اشتغال ذیل رابطه علیت تعریف می گردد.
۶. چنین نتیجه گیری، اولین تاثیر خود را در منطق گزاره ها خواهد گذاشت وفاق تحلیل را در آنها تغییر خواهد داد، لیکن نباید از تغییر مستند و مستدل و معقول هراسید و باید به استقبال آن رفت .

۱. ابن سینا، حسین، الشفاء، برهان، قم، نشر مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ش.
۲. _____، الشفاء، القیاس، قم، نشر مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ش.
۳. _____، دانشنامه علایی (منطق)، همدان، نشر دانشگاه بوعلی سینا، ۱۳۸۳ش.
۴. ابن مقفع، عبدالله، المنطق، تهران، نشر انجمن فلسفه ایران، ۱۳۵۷ش.
۵. ابن رشد، تلخیص کتاب القیاس، قاهره، نشر الهيئة المصرية، ۱۹۸۳م.
۶. ارسطو، منطق ارسطو (ارغنون) ج ۲، تحقیق: عبدالرحمن بدوی، بیروت، نشر دارالقلم، ۱۹۸۰م.
۷. جوادی آملی، عبدالله، معرفت شناسی در قرآن، قم، نشر اسراء، ۱۳۷۵ش.
۸. رازی، فخرالدین، منطق الملخص، تهران، نشر دانشگاه امام صادق (سلام الله علیه)، ۱۳۸۱ش.
۹. سبزواری، ملاهادی، شرح المنظومة، تهران، نشر ناب، ۱۳۷۹ش.
۱۰. ساوی، عمر بن سهلان، البصائر النصيرية فی علم المنطق، تهران، نشر شمس تبریزی، ۱۳۸۳ش.
۱۱. طوسی، محمد بن محمد، اساس الاقتباس، تهران، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۶۱ش.
۱۲. _____، شرح الاشارات والتنبیها مع المحاکمات، قم، نشر البلاغة، ۱۳۷۵ش.
۱۳. کاتبی قزوینی، نجم الدین علی، الرسالة الشمسية، قم، نشر بیدار، ۱۳۸۴ش.
۱۴. قطب الدین رازی، شرح مطالع الانوار فی المنطق، قم، نشر کتب نجفی (بی تا)
۱۵. _____، تحرير القواعد المنطقية فی شرح الرسالة الشمسية، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۸۴ش.
۱۶. ملاصدرا، محمد، اللمعات المشرقية فی الفنون المنطقية، تهران، نشر آگاه، ۱۳۶۲ش.